

یپیتس  
کفتار

# پیشگفتار

هم‌زبانی آن است که خاموش نمی‌ریم

به نام او

امروز که به پشت سرم، به حدود بیست سال پیش می‌نگرم، با وحشتی آشکار به خودم، به خود بیست سال پیشم، می‌گویم:

«عجب جرأتی داشته‌ای! کاش جای تو بودم!»

... و راستی عجب جرأتی داشته‌ام آن روزها که داعیه‌ی چاپ این کتاب را در سر می‌پرورانده‌ام و گه‌گاه در طول این بیست سال از چاپ نشدن این کتاب، خودم را، خودِ مستمرم را، خود در حال «شدن»م را سرزنش هم می‌کرده‌ام!

... و نه شگفت که آن روزها - همان روزهای بیست سال پیشم را می‌گویم - آن روزها هم به خود بیست سال پیش از آنم - که داعیه‌ی سیستان‌شناسی داشت و برخاسته از آن داعیه اندیشه‌ها در سر پرورانده بود - می‌گفته‌ام:



«عجب جرأتی داشته‌ای! کاش جای تو بودم»!

خامی را بنگر!

هنوز هم گاهی به خودم، خودِ هنوز نیامده‌ام، می‌گویم:

«یقین دارم که روزی به من خواهی گفت «عجب جرأتی داشته‌ای»!

اما دریغ که زمان برای جبران اشتباهات هیچ یک از ما درنگ نمی‌کند؛ و گرنه همه‌ی کتاب‌های همه‌ی نویسندگان می‌توانست عاری از عیب باشد؛ هم‌چنان که آرزویشان بوده و هست و خواهد بود.

اما من که دیگر بیش از این نمی‌توانم، در پاسخ «عجب جرأتی داری»، چه می‌توانم گفت؟

دو کلامم از سعدی همیشه در یاد است:

بیخشای کانان که مرد حقند      خریدار دکان بی‌رونقند  
برد هر کسی بار در خورد زور      گران است پای ملخ پیش مور

\*\*\*

\*\*\*

\*\*\*

سال‌ها را، سال‌های سرشار را- هم‌چنان که گفته‌ام بارها- با کارک‌ها و کتابک‌ها و مقاله‌های دیگر گذراندم و هر بار به این یک- که تمامی آمال من بود- می‌اندیشیدم، ابهت آن مرا باز می‌داشت؛ تا این که از پس گذشت سال‌های مدید ...

بالآخره جسارت ورزیدم و گوش‌هایم را- که هنوز هم فریاد رسای «عجب جرأتی داشته‌ای! کاش جای تو بودم!» را از ژرفای وجودم می‌شنید- بستم و متاع خویش - که بارها گفته‌ام تنها کلاوه‌ای است در بازار یوسف فروشان- عرضه کردم و راستی را عجب جرأتی داشتم!

«جلد نخست» این مجموعه را می‌گویم؛ همو که یک عمر مرا چشم به‌راه خویش داشت و عاقبت هم «کوه جنبید و جنبید و...».



گفته‌ام و باز هم بارها خواهم گفت که «من همین قدر می‌توانستم؛ همین»؛ و این اندک را در برابر آنچه بایسته‌ی این مردم است، وزنی و ارزی نیست؛ مردمی که دیگران درباره‌شان چنین می‌گویند:

«همیشه بود سجستان یگانه؛ هیچ یک از بلدان را چون بازار آن بازاری نیست و در معامله و تجمل از یکدیگر همت اندازند و بغایت شتابانند در اعانت عجزه و مواسات ضعفا و امر معروف و نهی منکر؛ و اگرچه بر دیگری گران آید؛ و اجل و اجزل خصال حمیده آن که آن‌ها ابا و امتناع نمودند بر بنی‌امیه جهت سب و لعن کردن آن اشقیا، قدوه‌ی اصفیا و قبله‌ی اولیا و وارث علم انبیا، ابن عم مصطفی، زوج فاطمه‌ی زهرا، مظهر عجایب و غرایب، یار غمگسار پیغمبر در شداید و نوایب، خداوند مفاخر و مناقب، آفتاب هدایت مآب مشارق و مغارب، امیرالمؤمنین، امام المتقین، علی ابن ابی‌طالب را- علی رسول‌الله و علیه و آله السلام- بر روی منابر»<sup>۱</sup>

و این مختصر نیست؛ آلا یک از هزاران.

۱ - محمد مرادبن عبدالرحمان، ترجمه‌ی آثارالبلاد و اخبارالعباد، تصحیح و توضیح دکتر سید محمد شاه‌مردادی، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۶۰

